

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

محمد جعفری  
۰۳ اکتوبر ۲۰۱۸



محمد جعفری

## ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت به نام دین

۱۸

ب- آیه دوم:

بعضی از شیعیان به حسب این که پیامبر: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ " پیامبر از نفس مؤمنین به خود آنها نزدیکتر است" (۷۶)، آن را دلیل بر رهبری سیاسی پیامبر شمرده اند، به ویژه بعد از استقرار دیکتاتوری ولایت مطلقه فقیه – به منظور ساختن مبنائی برای دیکتاتوری دینی - . اینان دچار اشتباه فاحش شده اند زیرا اولاً اگر «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» را دلیل بر ولایت به معنای زعامت و رهبری سیاسی بگیریم، با بیش از صد آیت، از آیات بینات قرآن کریم و از جمله: « مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ»، «إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ»، و «أَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» و «مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ» و «وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» و «أَسْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ؛ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» (۷۷) در تضاد قرار می گیرد و ثانیاً پر واضح است که « النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ » معادل با « الوالی اولى بالمؤمنین من انفسهم» نیست. زیرا هیچ والی از خود مردم به آن ها نمی تواند نزدیکتر باشد. پس سؤال این است که پیامبر در چه چیزی از نفس مردم به خودشان نزدیکتر است؟ پاسخ را قرآن روشن می دهد: خداوند حق است و از حق جز حق صادر نمی شود. پیامبر او مأمور هشدار به انسان است در حقوق او، پس به مثابه نماد حق و بدین خاطر که مبلغ و مبشر و منذر است، از مؤمن به او نزدیک تر است. بدین ترتیب، پیامبر به مؤمن نزدیک تر از والدین بر فرزندان در ارشاد و راهنمایی آنها به حقوق و عمل به حقوق است. به والدین اجازه تجاوز به حقوق انسان (= فرزندان) داده نشده است. نه تنها به والدین حاکمیت به معنای اعمال قدرت داده نشده، بلکه در مورد پذیرش عقیده، فرزند از پیروی از والدین رها گشته است. پیامبر در نشان دادن راه مستقیم حق و هشدار و انداز، یعنی راه هدایت از ضلالت، از نفس خودشان به آنها، نزدیکتر است. طرفه این که، باوجود این که خطاب به پیامبر می فرماید: «...مَحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ» پدر

مردم نیست(۷۸)، در دنباله این آیت سفارش زنان پیامبر می شود و آنها را در حکم مادران امت می شمارد: «... وَ أَرْوَجُهُ أُمَّهَاتِهِمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ...» «و زنان او [پیامبر] مادران ایشانند و خویشاوندان برخی بر برخی سزاوارترند...» (۷۹) به این ترتیب این آیت نیز هیچ ربطی و یا نسبتی با امر حکومت و دولت ندارد.

نه از متن رسالت و نبوت حضرت رسول و نه از متن امامت حضرت علی ولایت به معنای حکومت و زعامت سیاسی برنمی آید. بلکه ولایت به معنای حکومت و این که آن را خداوند به کسانی واگذار کرده، دقیقاً ضد رسالت الهی مقام نبوت و امامت است. حضرت رسول (ص) و امام علی(ع) نیز مدعی چنین امری نبوده اند، زیرا در جامعه، مردم هستند که با تصمیم خود «امرها» را به وجود می آورند. تصمیم نیز فرآورده استقلال انسان است. پس، چون مردم تصمیم را گرفتند و امری وجود ذهنی پیدا کرد، آزادی اجرای آن را نیز دارند. چگونه ممکن است انسان استقلال در گرفتن تصمیم داشته باشد، اما آزادی در تصدی اجرای آن نداشته باشد و اگر مجری انتخاب کرد، مجری، در اجراء، تابع تصمیم گیرنده نباشد؟ اگر گفته شود مردم تحت اطاعت ولی امر هستند، ادعائی محال خواهد شد. زیرا پیش از تصمیم، امری وجود ندارد که ولی امری وجود پیدا کند و هرگاه ادعا شود تصمیم را نه مردم که ولی امر می گیرد و امر را او به وجود می آورد و مجریان مأموران او هستند، باز ادعائی محال بر زبان آمده است زیرا یک تن نمی تواند جانشین یک جامعه شود و هم به جای تک تک اعضای آن تصمیم بگیرد و هم به جای جمهور مردم عمل کند.

پس جامعه و اعضای آن برای اداره زندگی، تصمیم می گیرند و مجری معین می کند. منشای حاکمیت، استقلال در گرفتن تصمیم و آزادی در گزینش نوع آنست. ولایت و حاکمیت جمهور مردم از این استقلال و آزادی نشأت می گیرد. بدین ترتیب، تشکیل دولت يك مسأله سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است که اساسی جز انتخاب مردم دربرندارد. با انتخاب مردم است که کسی حکومت می کند. باوجود بدیهی بودن ولایت جمهور مردم، ولایت فقیه و منشاء آن چیست؟ از چه رو، کسی و با صفت فقیه، به نام دین و «برای دین»، بر مردم ولایت دارد؟ آیا چنین ولایتی را دین تجویز می کند و یا یک نظریه فلسفی؟ در طول تاریخ، علمای شیعه غالباً و با این اعتقاد حرکت خود را شروع کردند که امامت و ولایت به معنای زمامداری سیاسی، مختص امام معصوم است و در غیبت امام کسی را نشاید که به نام دین و امام بر مردم حکومت براند و کسانی که بعد از رحلت رسول خدا، امام معصوم را کنار زدند و به نام خلیفه رسول اکرم(ص)، بر مردم حکومت راندند، غاصب و ناحق بوده اند. شیعه از این منظر و نگاه، حرکت خود را از دیگر مسلمانان جدا کرد. این طریقه را ۱۲ قرن ادامه داد. حال سؤال این است که آیا آن ها مسلمان و عالم دین نبودند و از این مسائل اطلاعی نداشتند؟ چرا آنها عالم دین بودند و علمشان از امور دینی اگر بیشتر از شما نبوده باشد قطعاً کمتر از شما نبوده است. پس چرا در طول ۱۲ قرن این روش را ادامه داده و چنین ادعائی هم نداشتند؟ زیرا می دانستند که ادعای فقیه بر ولایت بر مردم، نه تنها ربطی به قرآن ندارد بلکه ضد قرآن و روش پیامبر و امامان معصوم است و بدعتی است در دین. و بدعت گزاری در دین یکی از بزرگترین گناهان است. حتی بعد از این که در کمتر از دو قرن پیش ملا احمد نراقی به لحاظ نظری ولایت فقیه را مطرح کرد، باز اکثریت و حتی می شود گفت اجماع علمای بزرگ بر نفی ولایت فقیه بوده است. در فصل ۱۲، ۱۳ و ۱۴ باز این بحث دنبال خواهد شد.

به نظر شما اگر کسی به قرآن مراجعه کند و جواب سؤال خود را در این مورد از قرآن بپرسد، جواب روشن و دقیق دریافت نخواهد کرد؟ به نظر من اگر کس و یا کسانی بدون غرض و مرض به قرآن مراجعه کنند، نظر قرآن و آورنده آن را دقیق و روشن خواهند یافت. اگر می بینید که بسیاری بین حق و باطل گیر افتاده و آن را تشخیص نمی دهند، یا علت آنست که به قرآن مراجعه نمی کنند و حل مشکل را از قرآن نمی طلبند و یا قرآن را که متن مرکزی اسلام است و

بدون این متن متقن اسلامی وجود نخواهد داشت را کنار گذاشته و به اخبار و احادیثی چسبیده که اولاً ضد متن مرکزی اسلام است و ثانیاً در اثبات صحت آن نیز انواع و اقسام مسأله و اما و اگر وجود دارد و ثالثاً توجیه کننده و بیان انواع و اقسام قدرت و زور است. شما اگر همین یک مسأله را بنگرید، متوجه می شوید که چه بلایی بر سر اسلام آورده و می آورند تا جائی که متن مرکزی اسلام، در بین تمام فرق مسلمین مهجور مانده و در عوض تا بخواهی با احادیث و روایات، دین و اسلام که بیان آزادی، حقوق و اختیار انسان است را، از هدف اصلی خویش بیگانه کرده و به بیان قدرت و پذیرش زور تبدیل کرده اند. شما به علمای خودمان نگاه کنید و ببینید چقدر از قرآن حرف می زنند و چقدر از احادیث و روایات و اخبار. به قدری از احادیث و روایات حرف می زنند که اگر آنها را از آنها بگیری، اصلاً حرفی برایشان باقی نمی ماند و در مانده و مفلس می شوند، در صورتی که بایستی مردم را به اصل کتاب ارجاع دهند و خوب اگر لازم شد از حدیث و یا روایتی برای چاشنی استفاده کنند. اما می بینید که قضیه به عکس است. اصل حدیث و روایات و اخبار است و گاهی هم برای تیمن و تبرک و یا در تأیید روایت و حدیث آیتی از قرآن قرائت می شود و یا به عناوین و اشکال مختلف به تزیین قرآن و قرائت های زیبایی آن می پردازند و هیچ گاه در قرآن به گرد مسائل اساسی زندگی مردم: مسأله حق و باطل، آزادی و حقوق، برپائی و گسترش عدالت، داشتن اختیار سرنوشت و... نمی گردند. به این مسأله باز خواهم گشت.

ادامه دارد

#### مراجعات:

۷۶- قرآن، سوره احزاب، آیه ۶.

۷۷- قرآن به ترتیب: عنکبوت/۱۸؛ غاشیه/۲۱ و ۲۲؛ ق/۱۰۰؛ انعام/۱۰۷، انعام/۶۶ و زمر/۴۱ و آیات متعدد دیگر.

۷۸- قرآن، سوره احزاب، آیه ۴۰؛ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

عَلِيماً

۷۹- قرآن، سوره احزاب، آیه ۶.